

## تحلیلی بر دیدگاهها و اندیشه‌های حزب ملل اسلامی

اسماعیل حسن‌زاده<sup>۱</sup>

**چکیده:** حزب ملل اسلامی یکی از پیشگامان مبارزه مسلحانه با ایدئولوژی اسلامی است. این حزب که هدفش ارائه برداشتی روشنفکرانه از اسلام و مبارزه بود – علی‌رغم کوتاه بودن زمان حیاتش – تأثیر ماندگاری بر جریانهای سیاسی اسلامی بجا گذاشت. این مقاله درصدد است تا دیدگاهها و اندیشه‌های حزب را در دو وجه سلبی و ایجابی تحلیل نماید. در وجه سلبی به نقد نظامهای حکومتی موجود (سلطنت و جمهوری)، نقد مکاتب و ایدئولوژیهای سیاسی معاصر (سرمایه‌داری، سوسیالیسم و ناسیونالیسم) و نقد استعماری غرب پرداخته و در وجه ایجابی نیز حکومت اسلامی را بهترین نظام اجتماعی معرفی می‌کند و اسلام را یگانه راه ترقی و تعالی، برقراری عدالت اجتماعی و نجات از استعمار و ظلم می‌داند و مدعی است مسلمانان تا زمانی که به تعالیم اصیل قرآن روی نیاورند، اسیر حکام جور، استعمار و عقب ماندگی خواهند بود.<sup>۲</sup>

---

۱. عضو هیأت علمی گروه تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

۲. برای آشنایی با تاریخچه این حزب به مقاله «تأملاتی در پیدایش و تکوین حزب ملل اسلامی» تألیف اسماعیل حسن‌زاده که در *پژوهشنامه متین* شماره ۵ و ۶ در صفحات ۵۱ - ۸۵ به چاپ رسیده، مراجعه نمایید.

**کلیدواژه:** حزب ملل اسلامی، سرمایه‌داری، سوسیالیسم، ناسیونالیسم، آسیب‌شناسی جامعه ایران، استعمار، عدالت اجتماعی.

«اسلام بهترین نظام اجتماعی روی زمین را در بردارد و نتایج حاصل از استقرار سیستم اسلامی، حکومت ناظر بر کلیه شئون حیات انسانی و علاوه بر آن مطابق با موقعیت کنونی ما - ملل اسلام - است که یگانه راه ترقی، تعالی، نجات از استعمار ظلم و استبداد و رسیدن به عزت و شرف و درک عدالت اجتماعی پیروی از کلیه تعالیم اسلام می‌باشد» [تشریح حزب ملل اسلامی ش ۴].

#### مقدمه

نوسازی یکی از راههای ایجاد دگرگونی است. نوسازیهای بنیادین در کلیه ساختارهای جامعه، در حیطه فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اجتماع و غیره به نابودی عرصه‌های سنتی و پدیداری عرصه‌های جدید می‌انجامد. زمانی که ساختارهای یک جامعه توانایی لازم برای بازتولید زیرساختها و بنیادهای درونی را دارا باشد و تولیدات به نوعی برآمده از بطن جامعه و سنتها تلقی شود، روند نوشدگی با موانع خاصی روبه‌رو نمی‌شود زیرا احساس ضرورت‌های جامعه انسانی، حرکت نوشدگی را با حالت طبیعی پیش می‌برد؛ اما وقتی نوسازی به عنوان یک پدیده خارجی نگریسته شود، عناصر داخلی در برابر چنین روندی مقاومت نشان می‌دهند. در چنین حالتی است که به نوسازی به عنوان راه پیشرفت کشورهای در حال توسعه نگریسته خواهد شد که به تضاد نو و کهنه، تجدد و سنت و خودی و غیرخودی می‌انجامد و ممکن است در بخشی از جامعه سرخوردگی از نظام سیاسی موجود را پدید آورد. البته نارضایتی ممکن است جنبه مادی یا معنوی داشته باشد. در برخی از طبقات ناراضی، احساسات انقلابی ناشی از زیر پا گذاشتن حقوق معنوی، ارزشها و هنجارهای اجتماعی و دینی، بی‌عدالتی، فساد و بی‌بند و باری اخلاقی مقامهای رژیم حاکم است. در برخی دیگر از طبقات، ناشی از ارزشهای مادی همچون مالیاتهای سنگین، ضبط اراضی، دستمزدهای پایین و کمبود مواد غذایی و سایر محرومیت‌های مادی است.

نیروهای مذهبی از معترضان اصلی فرآیند نوگرایی در ایران بودند، اما اعتراض آنان در اشکال گوناگون تجلی یافته بود. کانون اصلی گفتمان روشنفکران دینی، یکسان‌انگاری تجدد در ایران با غرب و غربگرایی بوده است؛ بنابراین اعتراض آنان ابعاد چندگانه‌ای داشت. از یکسو، تجدد به ستیز آشکار با مذهب و کلیه ساختارهای سنتی جامعه برخاسته بود و سرچشمه بسیاری از فسادها، الحاد و خودباختگی فرهنگی بود. از سوی دیگر، نوگرایی روند غربگرایی را تسریع کرده زمینه نفوذ قدرتهای خارجی را در ایران فراهم می‌ساخت. روشنفکران مذهبی در راستای مخالفت با نوگرایی به نوسازی مفاهیم و ارزشهای دینی و فرهنگی پرداخته، تعریفی متفاوت از تفسیرهای سنتی ارائه می‌دادند تا بتوانند تجدد را خلع سلاح کرده، ابزارهای مناسب برای مقابله‌جویی پیدا کنند. در دیدگاه آنان، سلطنت و غرب چنان در هم تنیده شده بود که تفکیک آن دو از هم ممکن نبود. زیرا سلطنت برای تداوم حیات سیاسی خود به نوگرایی ساختارها و تداوم سیاستهای غیر دینی برگرفته از غرب نیاز داشت و غرب نیز برای مقابله با دشمنان ایدئولوژیکی به سلطنت وابسته بود. ایدئولوژی روشنفکران دینی آشکارا تندرو و بنیادگرا بود که سلطنت را به دلیل کهنه‌پرستی، عقب‌ماندگی و جمود فکری مورد حمله قرار می‌دادند و غرب را نیز به عنوان مظهر امپریالیسم، استعمار، ظلم و ستم به نقد می‌کشیدند. حال در این مقاله به دنبال پاسخ این پرسش اساسی هستیم که حزب ملل اسلامی به این دو مقوله سلطنت و استعمار چه نگرشی دارد؟ نگرش انتقادی آنان چه ابعدی از نوگرایی را شامل می‌شود؟

### ۱- انتقاد از نظامهای حکومتی موجود

حزب ملل اسلامی در وجه سلبی اندیشه‌های خود به نقد گسترده نظامهای سیاسی موجود در جهان پرداخت. مبنای نقد سیاسی و اجتماعی نظامهای سیاسی موجود، همان شعارهای محوری آنان یعنی «وحدت، عدالت، مساوات، آزادی، اخوت و صلح» بود. گردانندگان حزبی را عقیده بر این بود که نظام سلطنتی خواه دیکتاتوری و خواه سلطنت مشروطه و حکومت جمهوری قادر به

تضمین شعارهای محوری آنان نیست. در واقع، نفی اشکال مختلف حکومتی جهان گام نخست در تحقق آرمانشهر دینی آنان بود. در ارگان رسمی حزب «خلق» و نشریات حزبی، مقالات تندید در رد و محکومیت حکومت سلطنتی و جمهوری چاپ می‌شد [تشریح خلق ش ۷: ۱-۴]. حاکمیت نظام سلطنتی در ایران سبب شده بود تا آنان بیشترین حملاتشان را متوجه این نوع حکومت نمایند. با اینکه دلایل انتقاد کادر رهبری حزب از نظامهای بالا مختلف بود؛ اما در تحلیل‌شان نوعی منطق درونی دیده می‌شد. شعارهای ششگانه فوق چنین رابطه منطقی را در نقد نظامهای سیاسی ایجاد کرده بود.

حزب ملل، رژیم سلطنتی را «کنیف‌ترین و مرتجع‌ترین رژیم» می‌دانست [تشریح خلق ش ۷: ۱-۴]. رهبر حزب با عبارات کوبنده، رژیم سلطنتی را مورد حمله قرار داده بود؛ اما از مبانی، مشخصه و ماهیت اصلی معرفتشناختی سلطنت، تعریف درست و علمی به دست نمی‌داد. وی از میان کلیه مؤلفه‌های چنین نظامهایی، موروثی بودن، «تزویر و تقلب و پشت هم اندازی»، «قدرت زیاد» و «زور قوه قهریه» [تشریح اسلام و سلطنت ش ۱۲: ۲] را شناسایی کرده و سعی نموده بود آن را در یک بستر تاریخی نشان دهد. وی خاطر نشان می‌کند که توده‌ها در طول تاریخ پیدایش سلطنت جز با زور و قوه قهریه به آن تن نداده و هرگز به رغبت بدان مایل نبوده‌اند و هرگاه متوجه شویم که شاهانی مثل یزدگرد و جلال‌الدین خوارزمشاه به دست آحاد رعیت نابود شده و از وجود خود رسته‌اند دری از واقع‌بینی به روی ما گشوده خواهد شد [تشریح اسلام و سلطنت ش ۱۲: ۲]. ایدئولوژی حزب ملل، همچون بسیاری از ایدئولوژیهای بسیج‌گر و انقلابی سعی دارد با گزینش دلخواهی و ساده‌سازی داده‌های تاریخی، توده را به حقانیت دیدگاههای خود رهنمون سازد.

وراثت مهم‌ترین مؤلفه سلطنت است که مورد حمله حزب ملل واقع شد. به عقیده حزب این اصل باعث کشته شدن نبوغ، شایستگی و خلاقیت در انسان می‌شود و ناشایستگان را بر مسند شایستگان می‌نشانند. به عبارت دیگر، وراثت جای فضیلت‌سالاری را می‌گیرد و تاریخ ایران بر جلوس شاهزادگان خمار و جهال بر تخت شاهی گواهی می‌دهد. این روند به نوعی جمود و سکون اجتماعی منجر می‌شود که افراد نه تنها از تسلیم و اطاعت از ظلم احساس نارضایتی

نمی‌کنند بلکه به میل و رغبت به آن تن می‌دهند. تغییر به نفس خود، پیش برنده است. چون رژیم سلطنتی بنا به اصل خود تغییرناپذیر است، رژیمی است ساکن و غیر متحرک. پسر از اعمال پدرش تقلید می‌کند و فرزند او نیز از اعمال پدرش تقلید می‌نماید و خلق و خوی کثیف و ثابتی به طور مضاعف به ارث می‌برد [شریه خلق ش ۷: ۴]. چون فرمانروایان نالایق نظام سلطنتی کارآیی لازم برای اداره امور کشور را ندارند، ناگزیر دست به خشونت زده و دیکتاتوری خود را آغاز می‌کنند. حزب «جمود فکری» «سکون جامعه‌ها» و «غیر متحرک» بودن آنها را نتایج پیامدهای طولانی حاکمیت نظام سلطنتی می‌داند.

ناسازگاری اسلام با سلطنت یکی دیگر از دلایل اصلی مخالفت آنان با رژیم سلطنتی است. آنان بدون ارائه داده‌های تاریخی و مستندات روایی و کلامی مخالفت اسلام با سلطنت، به کلی‌گویی پرداخته، معتقد بودند:

در جامعه اسلامی که مطابق فلسفه اسلام ساخته شود اینگونه افراد [شاهان] جایی ندارند [شریه اسلام و سلطنت ش ۱۲: ۲].

فلسفه ما خواهان تنظیمی است که درست عکس رژیم موجود (سلطنت) می‌باشد. تنظیم تابع فلسفه است. تنظیم جامعه از فلسفه آن الهام می‌گیرد. از عقاید آن جامعه الهام می‌گیرد. ما اگر بگوییم رژیم ارتجاعی سلطنتی باقی بماند معنایش آن است که به تمام عقاید اسلامی خود لگد زده‌ایم. در اسلام تنظیمی برای کنترل جامعه یا همان حکومت اسلامی وجود دارد که مسلماً متضاد با رژیم سلطنتی می‌باشد [شریه خلق ش ۷: ۴].

ناسازگاری و تناقض ذاتی سلطنت با عدالت دلیل دیگر مخالفت آنان بود. دیدگاه رسمی حزب بر آن است:

سلطنت با عدالت جمع نمی‌شود. استقرار سلطنت به معنی نقض عدالت و با برپاساختن بنایی مبتنی بر تفاوت انسانها و پذیرش اصلی به عنوان نظام طبقاتی است نظام عادل بدون شک نظامی خواهد بود که در آن نامی از طبقات متفاوت نباشد. عموم مردم در یک سطح باشند و به دیده مساوی از

نظر اجتماع و نظام حاکم بر اجتماع نگریسته شوند. پر واضح است که در اسلام نیز طبقات وجود ندارد [تشریح اسلام و سلطنت ش ۱۲: ۳].

از نظر حزب سلطان عادل معنی ندارد. هر کس می تواند عادل باشد اما کسی که طبق تعریف سلطان نامیده می شود تا زمانی که سلطان است از عدالت به دور خواهد بود.

تجمیع قدرت در دست شاه، موجب سوء استفاده وی از اختیارات و قدرت فزاینده اش می شود. وی نه تنها از قدرت برای رفاه و امنیت توده بهره نمی گیرد بلکه در راه افزایش ثروت شخصی خود استفاده می کند. از نظر حزب به وسیله استقرار سلطنت، آسانتر و بهتر می توان از ثروت و کار مردم بلاعوض استفاده نمود. در یک نظام طبقاتی بسادگی و سهولت و با پرداخت جیره اندک ممکن است طبقات ممتاز به نوکری برگزیده شوند [تشریح اسلام و سلطنت ش ۱۲: ۳]. از سوی دیگر، رژیم سلطنتی مجرای مناسبی برای نفوذ استعمارگران به کشور است. به دلیل ناسازگاری اسلام با استعمار و استثمار و به علت مسدود ساختن راه نفوذ بیگانگان استعمارگر، باید سلطنت را از بین برد.

حزب ملل، «سلطنت مشروطه» را دوره «برزخ» یا دوره انتقال می داند که در آن سعی می شود جنبه وحشی گرانه سلطنت تا حدودی کمرنگ نشان داده شود و آن را برای مردم مقبولتر نماید چون پیشرفت دموکراسی و حکومت مردم بر مردم، ویژگیهای خشن، غیرمردمی و وحشی گرانه سلطنت را غیر قابل پذیرش ساخته است. پس «مشروطه سلطنتی» به منظور تطبیق آرام افکار سلطنت با دموکراسی، حاضر به سلب کلیه اختیارات و وظایف شاه نبوده و چون «در مفاد قوانین مشروطه سلطنتی بی هیچ شکلی، آثار مظالم پیشین موجود بود و یکباره آن امتیازات حیوانی شاهان را سلب نمی نمود مورد پذیرش نبود» [تشریح اسلام و سلطنت ش ۱۲: ۲]. کینه و نفرت گردانندگان حزب از نظام سلطنتی تا حدی بود که برای آنان چیزی به نام «شاه خوب» وجود نداشت. آنان در برخورد با شاه خوب در اصطلاح توده، حکم زیر را صادر نمودند:

هرگاه شاهی به قوانین موجود عمل کرد، حقوق آحاد رعیت را مطابق همان قوانین رعایت نمود، هرگاه شاهی اموال ملت را نذرید و به پشتگرمی او، برادر و خواهر و مادر و دخترش، دزد و هیز و دله و هرزه، نشدند و به خلق

خدا زور نگفتند و انبان حرص و آرز خود را از مال رعیت پر نساختند، هرگاه شاهی دزدی و خیانت پیشه نکرد و با دشمنان ملت و علیه ملت پیمان نبست در کشور مسلمان و در قلمرو مسلمانان کفار را بر آنان برتری نداد و وسایل بسط تسلط آنان را بر مسلمانان فراهم نساخت، نهایت احترام و محبت در حق او آن است که مردم مسلمان او را از مسند به زیر کشند و به کار گل وا دارند. برعکس هرگاه چنین نبود و شاه جابر با پشتگر می قوای قهریه نسبت به مردم ظلم بی حد مرتکب گشت و در تعدی از همان قوانین ناحقی کوشش نمود، عقل و منطق ایجاب می کند که توده مردم شورش کنند و خان و مان شاه جابر و اعوان و انصارش را بسوزانند [تشریح اسلام و سلطنت ش ۱۲:۲].

به این ترتیب، حزب ملل بیش از اینکه بر پوسته رژیم سلطنتی حمله برد، بر قوانین موجود و رایج انتقاد می کرد. وجود آن قوانین را غیر عقلانی و غیر منطقی می دانست. مشخص است که حزب تغییر فردی را برای نیل به اهداف خود کافی نمی دانست بلکه سعی می کرد تغییرات بنیادین ایجاد کند و این دگرگونی بدون حذف قوانین موجود امکان پذیر نبود. زیرا قوانین موجود که توجیه گر سلطنت، مورثی بودن، احراز امتیازات معین و مخصوص برای سلطان و نزدیکان اوست، غیر منطقی و غیر عقلانی است. زیرا هیچ فرد عاقلی چنین امتیازات و اختیاراتی را بدون دلیل و جهت برای یک فرد یا تعداد معدودی قائل نمی شود، در حالی که دیگران محروم از آن باشند. پس قوانین سلطنت مخالف با شعارهای ششگانه حزب است.

ارگان حزب در تحلیل خود از سلطنت، تفاوت ظریف و دقیقی بین حکومت سلطنتی و حکومت دیکتاتوری قائل می شود و حکومت دیکتاتوری را یک مرحله بهتر از سلطنت می داند. زیرا دیکتاتوری ناگزیر موروثی نیست و امتیازاتی که در اختیار دارد، نه از طریق توارث بلکه به نیروی فکر، پشتکار و فعالیت فردی به دست آورده است. چون دیکتاتوری در برپایی بساط حکومت، به قوه خلاقه نیاز دارد و قدرت را از پدر به ارث نمی برد. پس اطاعت از رژیم

سلطنت» وحشیانه‌تر و احمقانه‌تر از تمکین از حاکمیت دیکتاتوری است» [تشریح اسلام و سلطنت ش ۱۲:۲].

گردانندگان حزب، در پاسخ به ایدئولوژی باستانی پهلوی، که در آن «تنها راه حفظ استقلال و خودمختاری را دوام سلطنت» می‌دانند، معتقدند که «شاه‌دوستی و شاه‌پرستی» و در کل «سلطنت» در تضاد آشکار با انسانیت، عقل، فطرت و اسلام است. چون نظام سلطنت به طور ذاتی ضد عدالت، ضد وحدت، ضد مساوات، ضد آزادی و ضد صلح است پس نه تنها شایسته تبعیت و اطاعت نیست بلکه وظیفه هر انسانی است که برای رهایی از آن کوشش کند.

تحلیل و دیدگاه‌های منتقدان حزب از سلطنت در یکی از مقالات ارگان تحت عنوان «انهدام رژیم سلطنت» که گویای اندیشه‌های تند و انقلابی آنان در قبال سلطنت است، آمده است:

ما اگر به رژیم‌های موجود نظری بیفکنیم خواهیم دید که کثیف‌ترین و مرتجع‌ترین رژیم، رژیم سلطنتی است. سلطنت همان رژیمی است که هزاران سال پیش وحشی‌ها و بربرها آن را به وجود آوردند و این همان میراث ننگین گذشته می‌باشد. ما معتقدیم که رژیم سلطنت باید در همه جامعه‌ها منهدم گردد. باید دستگاه شاهی و شاه بازی از بین برود. باید اشخاصی که خود را شاه می‌خوانند با شدیدترین وجهی به مرگ محکوم شوند. این شاهان که جز خیانت ارمغان دیگری نیاورده‌اند نسل اندر نسل بر مردم حکومت می‌کنند و خفقان را روز به روز شدیدتر می‌نمایند... آن وحشی‌هایی که جز قانون جنگل قانون دیگری در میانشان حکمفرما نبود. بدیهی است که رژیم سلطنت برای آن چنان وحشی‌هایی لازم بوده است و به همین علت بود که وحشی‌های گذشته چنین رژیمی را به وجود آوردند... ما از لفظ شاه جز خیانت و جنایت چیز دیگری نمی‌فهمیم. شاه یعنی جنایتکار، شاه یعنی دزد و غارتگر، شاه یعنی عوام‌فریب، شاه یعنی حق‌کش، شاه یعنی ظالم. ما این معانی را از لفظ شاه می‌فهمیم. شاهی باید از بین برود... ما باید کاری کنیم که نام شاه از قاموس جامعه ما منسوخ و محو



گردد. باید از این پس این نام فراموش شود. باید این نام کثیف‌ترین نامها به‌شمار آید [نشریه خلق ش ۷: ۱-۴].

کادر رهبری برای انهدام سلطنت راهکارهایی نشان داد و وظیفه خطیر حزب را به عنوان آگاهترین عنصر جامعه به آنان گوشزد نمود. بدین گونه که اعضای حزب بایستی با تبلیغات و تلقینات، ایجاد آگاهی سیاسی در بین توده‌ها، برانگیختن نفرت مردم با ذکر خیانتها و جنایتهای شاه گامهای مهمی در نابودی سلطنت بردارند. حزب ملل بایستی به عنوان پیشگام و «پیشقراول انقلاب» با مبارزه مسلحانه، نخستین تلاشهای عملی خود را در انهدام سلطنت به کار گیرد.

نظام جمهوری یا دموکراسی یکی دیگر از نظامهای موجود است که مورد انتقاد شدید حزب ملل قرار گرفته است. آنان جمهوری را به خلف وعده در اعطای آزادی به مردم، دروغگویی در تبلیغات مبتنی بر حفظ حقوق بشر، تعقیب منافع ملی بدون اعتنا به اخلاقیات و انسانیت، نگاه ابزاری بر انسان و غیره متهم ساخته‌اند. آنان معتقدند ناسازگاری عظیمی بین نظر و عمل مروّجان جمهوری وجود دارد و مصداق عینی این ناسازگاری در فجایع کشورهای غربی علیه کشورهای مختلف آسیایی، افریقایی و امریکای لاتین است. در نگاه حزب، دموکراسی که زائیده نظام کاپیتالیستی و سرمایه‌داری است، جز برای تأمین منافع مادی خود نمی‌اندیشد. بنابراین استثمار و استعمار نتیجه آنی چنین نظامهایی است.

در آفریقا میلیونها انسان شریف به جرم سیاه‌پوستی محکوم به کار اجباری و تحمل رنج و محنت می‌باشد. تقریباً همین وضع در آسیا و سپس امریکای لاتین حکمفرما می‌باشد. ما همیشه از خود سؤال می‌کنیم چرا باید صدها میلیون از مردم، گرسنه، بیسواد و بی‌خانمان باشند» [نشریه خلق ش ۴: ۲].

جنایت امریکایی‌ها در ویتنام و ژاپن، فرانسویها در الجزایر، اسرائیلی‌ها در فلسطین و غیره نمونه بارز تضاد رفتار و گفتار صاحبان دموکراسی است. به نظر حزب، رئیس‌جمهور امریکا یکی از بزرگترین خائنین به «انسانیت» است [نشریه خلق ش ۶: ۷]. مواضع نظامهای دموکراتیک نه تنها در ارتباط با ملل خارجی مورد نقد قرار گرفته بلکه سیاستهای داخلی آنان نیز در بوتۀ نقد بوده و در مورد نظامهای دموکراتیک بر این اعتقادند که:

مردم در هر گونه کاری آزاد و مختارند، ربا و احتکار جایز است، پیروی از عقاید مخالف عقل و منطق اشکالی ندارد. بروز تفاوت‌های فاحش اجتماعی و پیدا شدن جمعیت‌های منحرف که دشمن کار و فعالیتند از نتایج استقرار چنین سیستمی است چنانچه در دموکراسی غربی به وضوح دیده می‌شود [نشریه شرح مواد تنظیمی: ۲].

## ۲- نقد مکاتب و ایدئولوژیهای سیاسی معاصر

حزب ملل به عنوان مدعی ایجاد آرمانشهر دینی، به نقد مکاتب مهم سیاسی رایج در عصر خویش پرداخته و سعی کرده با توجه به چهارچوب و دستگاہ فکری و ایدئولوژیکی حزبی، ایرادات و ضعف آنان را در ایجاد سعادت بشری نشان دهد. در تلاشهای نظری برای اثبات حقانیت ایدئولوژیکی خود، نقد دیگران مهمترین شاخصه هویت‌سازی حزبی به شمار می‌رود. از جمله مکاتب مهم مورد ارزیابی حزب ملل، کاپیتالیسم، سوسیالیسم و ناسیونالیسم است که برای دو مکتب نخست جزوه‌های تحلیلی همراه با نقد فراهم ساخته بودند. اما نقد ناسیونالیسم به صورت مستقل انجام نشده و در لابه‌لای انتقادات سیاسی و فکریشان دیده می‌شود. هر چند محتوای جزوات از پختگی فکری و تحلیلی حکایت نمی‌کند و نگاه سطحی با برداشتهای احساسی را منعکس می‌نماید، اما اهمیت جزوات در تعیین چهارچوبهای نظری برای هویت‌سازی حزبی می‌باشد. البته حزب ملل مدعی آن نیست که مکتبی جداگانه و نوینی ارائه می‌دهد بلکه بر آن است که با احیای مکتب اسلام رقیبی همسان برای مکاتب بشری ایجاد کند. به نظر رهبران حزب، اسلام دارای «سیستم اجتماعی» ویژه‌ای است که تواناییهای زیادی برای نجات بشر دارد. حزب هدفش را از انتشار این جزوات، آماده‌ساختن فکری و ایدئولوژیکی اعضا می‌داند و معتقد است برای اینکه:

افراد [حزب] بتوانند دامنه فعالیت خود را گسترش دهند و در برخورد با افکار و عقاید متفاوت نظریات خود را به بهترین وجه بیان نمایند و بخصوص به عیوب و اشتباهات مکاتب نادرست پی ببرند و دیگران را نیز بدانها متوجه سازند [جزوه کاپیتالیسم: ۱-۲].

به این مهم دست یازیده‌اند. آشکار است که آنها تحلیل علمی از مبانی معرفت‌شناسی مکاتب غربی همچون کاپیتالیسم نداشتند؛ اما جسارت نقدشان از جوانان مذهبی میانگین سنی ۲۳ یا ۲۴ ساله آن هم برای نخستین بار امر بدیع بوده و الگویی برای سایر مبارزان مذهبی و غیرمذهبی دارای مشی چریکی بود.

#### الف. سرمایه‌داری

حزب ملل معتقد است: «کاپیتالیسم رژیمی نیست که بر اساس فلسفه‌ای خاص به وجود آمده باشد» [جزوه کاپیتالیسم: ۱-۲]. فقدان تفکر کافی نیز آن را در مسیر فساد قرار داد. به نظر حزب، پیدایش کاپیتالیسم در نتیجه «فقر اقتصادی مردمان و نتایج سوء و بیدادگریهای کلیسا و ظلم و ستم حکام» بوده است [جزوه کاپیتالیسم: ۳]. اختلاف بین مقامات حاکمه و مقامات کلیسا، برخی از رجال سیاسی را بر این فکر انداخت که قدرت را به مردم منتقل کنند. به نظر آنان، تا زمانی که اهداف رجال سیاسی بر خیرخواهی و انسان‌دوستی مبتنی بود، کاپیتالیسم در راه زدودن فقر ناشی از سلطه فئودالیسم گام برمی‌داشت؛ اما با ترقی و توسعه صنعت به تدریج خودش به عامل استعمار تبدیل گردید. رهبران حزب رابطه دو سویه کاپیتالیسم و استعمار را نادیده گرفته و معتقد بودند ضعف معرفت فلسفی و فکری، کاپیتالیسم را به وادی استعمار سوق داد:

موجدین این سیستم فلاسفه متفکری نبودند بلکه بعضی رجال سیاسی که غالباً از قدرت تجسم و تفکر کافی بهره‌چندان نداشتند آن را ایجاد کردند. آنان تصور کردند که اگر جامعه‌ای بر اساس آزادی و اختیار کامل افراد در امر اقتصاد به وجود آید رفته رفته صنعت ترقی و توسعه می‌یابد و ثروت

جانشین فقر می شود... این پیش بینی ها به حکم آنکه اساس صحیحی نداشت  
باحقیقت نیز مقرون نگشت. رژیم پیشنهادی عاقبت به خیر نشد و به گونه  
دیگری مظالم رژیم پیشین را در برگرفت [جزوه کاپیتالیسم: ۵-۶].

نظام کاپیتالیستی در فرآیند تکاملی خود، کارتلها و تراستها را ایجاد کرد و اینها حاکمان  
بلامنازع اقتصادی شدند. این نظام با دور شدن از اندیشه های نخست خود به عامل استعمار و  
استثمار بدل گشت چون به سود و منفعت می اندیشید. به این ترتیب این رژیم فقط در گام نخست  
باعث ترقی گردید و سپس جز به زیان اکثر مردم عمل نمود. با این مظالم و مفساد، انتظار عمر  
طولانی برای نظام کاپیتالیستی اندیشه ای بیهوده بود چون با این طرز تفکر محکوم به نابودی  
می شد [جزوه کاپیتالیسم: ۱۰].

نظام کاپیتالیستی در بحبوحه فعالیت های اقتصادی خود به طور گریزناپذیری، جامعه را به دو  
طبقه سرمایه دار و کارگر تقسیم نمود. سران حزب در تحلیل این قسمت از فعالیت های نظام  
سرمایه داری به طور تلویحی مسأله پیشرفت دیالکتیکی را مطرح می سازند و معتقدند که تضاد بین  
کارگران و سرمایه داران در نهایت به انقلاب منجر می گردد، اما سران نظام برای اجتناب از انقلاب  
قسمتی از اختیارات خود را به دولت و نهادند.

اما در حقیقت این دولت نیست که کنترل کاپیتالیسم را به دست گرفته است  
این کاپیتالیسم است که افسار دولت را به دست دارد و آن را به هر جا که  
خاطرخواه اوست، می برد [جزوه کاپیتالیسم: ۱۷].

به این ترتیب دخالت دولت در امور اقتصادی نیز به نظام استعماری و قوانین استثمار طلبانه پایان  
نداد.

سران حزب، علاوه بر موارد فوق، نظام کاپیتالیستی را به دلیل ارزش دادن به معاملات ربوی،  
ترویج نزول خواری، بی توجهی به دین و اخلاق و نفوذ صهیونیسم در آن مورد انتقاد قرار می دهند  
و می گویند:

کاپیتالیسم در تحول خود تا بدانجا کشش یافت که دیوانگان کینه توز و  
انتقامجوی صهیونیست که کلیه مذاهب جهان و همه خلق جهان را دشمن

می‌داند و قویاً طالب آنند که مردم گیتی را به بردگی خود بگمارند از هر طرف بدان راه یافتند. رژیم کاپیتالیسم ظاهراً این منظور آنان را تأمین می‌کند [جزوه کاپیتالیسم: ۱۸].

پس درگیری اجتناب‌ناپذیر بین «کاپیتالیست» ها و عوامل متضاد آن یعنی نیروهای زحمتکش در هر نقطه از جهان، روی خواهد داد. شکست یا پیروزی انسانیت نیز به نتیجه این نبرد بستگی دارد. اما از آنجا که «ناموس طبیعت» قوانین خاص خود را دارد و هر چه خارج از این «ناموس» باشد، محکوم به شکست است، نظام کاپیتالیستی و تمام سرمایه‌داران بزرگ محکوم به فنا و نابودی می‌باشند. البته این تحلیل به معنای پذیرش سوسیالیسم از سوی حزب ملل نیست، هر چند ممکن است برداشتشان متأثر از تحلیلهای سوسیالیست‌ها باشد؛ اما در منظومه فکری آنان این «سیستم اجتماعی اسلام» است که به این مبارزه دامن زده و آن را به پیش خواهد برد. زیرا نظام سوسیالیستی نیز به نوبه خود دارای نقایص فراوانی است و قادر به تأمین سعادت بشری نیست.

#### ب. سوسیالیسم

همان‌طور که کاپیتالیسم واکنشی در برابر فتودالیسم بود، سوسیالیسم نیز عکس‌العمل در برابر کاپیتالیسم است. نظام اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم برای پیشبرد اهداف خود، حملات تندی علیه سودجویی و منفعت‌خواهی سرمایه‌داری انجام داد و سعی نمود به هر طریق ممکن موانع موجود در راه رفع سودجویی را از بین ببرد. سودجویی یا میل به کسب منفعت یک میل طبیعی و فطری است. چون ادراک سوسیالیستی یک ادراک مادی است و اعتقادی به ادراک متافیزیکی (عوامل ماورای طبیعت) ندارد، نمی‌تواند میل طبیعی بشر به سودجویی را درک کند؛ بنابراین سوسیالیست‌ها با تمام نیرو علیه این میل طبیعی انقلاب کردند و آن را مردود شمردند [جزوه سوسیالیسم: ۴-۵]. نادیده انگاشتن یا نابودی قهری و جبری امیال طبیعی بشری ممکن است عوارض خطرناکتر از عوارض کاپیتالیسم ایجاد کند. به این ترتیب نه کاپیتالیسم خواست بشر را بخوبی درک کند و نه سوسیالیسم؛ زیرا مبانی ادراک هر دو بر مادیت و نادیده گرفتن ادراک معنوی و ماورایی نهاده شده

است. در حالی که اسلام با درک این نکته که میل به سودجویی ناشی از امور فطری است، با توسل به ادراک متافیزیکی، سعی دارد موانع موجود در راه انقلاب اجتماعی از جمله میل مفرط سودجویی را کنترل و متعادل سازد.

یکی دیگر از مبانی سوسیالیسم نفی مالکیت است. زیرا مالکیت سبب می‌شود تا تولید برای سودجویی باشد اما اگر ابزار تولید و مالکیت، ملک اجتماع باشد و هیچ فردی نتواند وسایل تولیدی را تملیک نماید، هدف اساسی تولید یعنی تولید برای مصرف تحقق خواهد یافت [جزوه سوسیالیسم: ۹]. پس لازم است بعد از نفی مالکیت و اعلام مالکیت اشتراکی، دوره انتقالی از کاپیتالیسم به سوسیالیسم باشد. به نظر طرفداران مرام اشتراکی سوسیالیسم، دولتی باید جایگزین شود تا بر شیوه تولید، ابزار تولید و روابط تولید نظارت داشته باشد و بدین ترتیب نظر اساسی تولید برای مصرف تحقق پیدا کند. نظر حزب بر آن است که علیرغم خواست سوسیالیست‌ها مبنی بر موقتی بودن دولت در نظام سوسیالیستی، دولت پایدار مانده و خود مقوم اندیشه‌های ملی‌گرایی شود که با اساس تفکرات سوسیالیستی تناقض دارد. عملکرد دولت سوسیالیستی شوروی در همین راستا قابل تحلیل است. تداوم حیات سیاسی دولت سبب می‌شود که خود دولت جای سرمایه‌داران را پر کند، همان‌طور که برای نابودی سرمایه‌داران باید به انقلاب متوسل شد پس:

پایان دادن به نقش دولت جز به وسیله یک انقلاب دیگر امکان ندارد و سوسیالیست‌ها در ابتدای طرح سوسیالیسم هرگز به فکر این انقلاب دوم نبوده‌اند [جزوه سوسیالیسم: ۱۹].

با نظارت دولت بر تولید و مصرف و به دلیل منافع خاص گروه حکومتگر، الگوی «به هر کس به قدر احتیاجش» به «هر کس قدر کارش» تغییر پیدا می‌کند [جزوه سوسیالیسم: ۲۷]. بنابراین، خود به خود تفکر نوین حاکم بر سوسیالیسم دولتی، به بی‌عدالتی و شکل‌گیری طبقات منجر خواهد شد. به این دلیل علیرغم اشتراکی شدن مالکیت «خواب تساوی کامل وضع اقتصادی افراد در روسیه شوروی هنوز تعبیر نشده است» [جزوه سوسیالیسم: ۲۸]. به نظر حزب، دولت شوروی نتوانسته است اصل تولید برای استهلاک (مصرف) را به جای تولید برای انتفاع جا بیندازد.

نفی اندیشه‌های ناسیونالیستی و ایجاد جامعه بی طبقه از مبانی اصلی سوسیالیسم است. زیرا مبارزات کارگران به طور ماهوی نمی‌تواند ملی‌گرایانه باشد. پس انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب جهانی و انترناسیونالیستی است. حزب ملل معتقد است علیرغم ادعای وحدت جهانی از جانب سوسیالیسم، واگذاری عمل صاحبان صنایع به دولت یا ایجاد سوسیالیسم دولتی خود به خود به پیدایش و ترویج اندیشه‌های ملی‌گرایی خواهد انجامید. هر چند سوسیالیست‌ها در آسیب‌شناسی سیاسی نقش دولت در فرآیند سوسیالیزه کردن کلیه شئون حیات بشری، به این مسأله پی‌برده بودند، به همین دلیل از بین بردن دولت ملی پس از ارائه کارکردهای انتقالی‌اش به عهده طبقه رنجبران (کارگران و کشاورزان) و اهمال و سستی در نابودی دولت ملی را فاجعه‌بار و سبب تقویت دولت ملی دانستند [جزوه سوسیالیسم: ۱۸]؛ اما واقعیتهای تاریخی خلاف آن را ثابت کرد زیرا دولت ملی سوسیالیستی به صورت یک «دستگاه تولیدی بسیار قوی» در آمد.

*این دستگاه تولیدی بر اساس قانون قدرت‌طلبی که از خصایص افکار ناسیونالیستی است در میدانهای جهان به دنبال مواد خام و در پی یافتن بازارهایی برای استهلاک تولید خود به جولان درمی‌آید و بار دیگر جامعه به دوران سودجویی بازمی‌گردد. خطرناکتر از همه این است که تصادم دولت‌ها در این راه جنگ را به وجود می‌آورد [جزوه سوسیالیسم: ۱۸].*

چون نابودی دولت ملی سوسیالیستی جز با انقلاب دوم عملی نیست و سوسیالیست‌ها به این انقلاب طرحی ارائه نداده بودند، هنوز هم در اتحاد شوروی نسبت به تبدیل یا تحویل سوسیالیسم به مرحله امحای دولت سکوت می‌شود» [جزوه سوسیالیسم: ۲۰]. رهبری حزب ملل معتقد است که هر چند انحراف شورویها از اصل انقلاب جهانی در ابتدای امر محسوس نبود؛ اما واقعیتهای سیاسی، اجتماعی و نظامی به تدریج آن را به فراموشی سپرد.

*در روسیه شوروی جنگ جهانی دوم به نحو وحشتناکی به این هدف سوسیالیست‌ها لطمه زد لزوم مبارزه علیه ناسیونالیسم هیتلر ضرورت تهییج مردم روسیه علیه توسعه‌طلبی آلمان موحی از ناسیونالیسم روسیه پدید آورد*

که هنوز هم از میان نرفته است. تقریباً به همین دلایل است که امروز دیگر روسیه شوروی آن هدف [انتر]ناسیونالیستی را تعقیب نمی‌کند.

«محترم شمردن حاکمیت و استقلال ملی کشورهای دیگر» که در دایرة المعارف شوروی به چشم می‌خورد، از فرآورده‌های جدید تنوریسین‌های این کشور است و گرنه با نهایت وضوح این مطلب با اساس سوسیالیسم مارکس منافات دارد. رژیم سوسیالیستی شوروی البته در ابتدا معتقد به اصل جهانی بودن نهضت کمونیسم بود به همین جهت برای تبلیغ کمونیسم بین‌المللی سازمانهای کمینترن را که بعداً با تغییراتی به کمینفرم تبدیل شد، تأسیس کرد ولی بالاخره به سبب منافی که در انحراف از اصول سوسیالیسم و سازش با امپریالیسم داشت، آن را منحل اعلام کرد. به همین دلیل تر «همزیستی مسالمت آمیز» بار اول در نتیجه همکاری و اتفاق سران روسیه شوروی و دول امپریالیستی به دلیل مبارزه علیه دولت هیتلر به وجود آمد. اگر ما این را یک ضرورت بشمریم می‌توان سؤال کرد:

امروز چرا سران شوروی از این تر پشتیبانی می‌کنند و حال آنکه به موجب این تر کشورهای بسیاری در دام امپریالیسم باقی می‌مانند [جزوه سوسیالیسم: ۲۶-۲۷].

نکته بعدی که حزب ملل در نقد سوسیالیسم به آن توجه نموده، مسأله طبقات در جامعه سوسیالیستی است. طبق ادعای سوسیالیست‌ها، در جامعه سرمایه‌داری دو طبقه سرمایه‌دار و طبقه رنجبر (کارگر و کشاورز) وجود دارد. چون بیشترین فشارهای جامعه صنعتی برگردۀ کارگران بوده، بنابراین، آنها بیش از دیگران برای انقلاب سوسیالیستی آمادگی خواهند داشت. البته بین دو طبقه عمده جامعه، یعنی سرمایه‌دار و رنجبر، طبقات دیگری همچون خرده مالکان و خرده بورژوا نیز وجود دارند. چون این «طبقات بینابین» قدرت استثمار کارگران و دزدیدن در آمد مصرف کنندگان را ندارند، در تضاد طبقاتی نقش محوری نخواهد داشت [جزوه سوسیالیسم: ۱۳-۱۴]. به نظر سوسیالیستها:

چون در رژیم کاپیتالیستی که سوسیالیسم باید بر روی خرابه‌های آن بنا شود بیش از همه، طبقه کارگران زیان دیده است، دنیا به سوی تکامل پیش



می‌رود... جناح پیروزمندی که تکامل جهان آن را به دنیا آورده و توسعه بخشیده بود، طبقه کارگر بود و اینک این جناح عظیم می‌باید که با وضع اجتماع را دگرگون سازد و یا نابودی خود را امضا کند مسلماً طبقه کشاورز نیز همچنان که ذکر کردیم تا حدود زیادی از عوارض کاپیتالیسم زیان می‌برد و به همین مناسبت سوسیالیسم توجهات خاص خود را به این طبقه نیز مبدول کرده است ولی نقش اساسی‌تر و مستقیم‌تر را طبقه کارگر ایفا می‌کند زیرا که به نحو مستقیم‌تری با اقتصاد کاپیتالیستی مواجهه است [جزوه سوسیالیسم: ۱۴-۱۵].

سران حزب ملل، سوسیالیست‌ها را به کلی گویی متهم ساخته، تقسیم جامعه به دو طبقه و واگذاشتن انقلاب به عهده کارگران را خطا می‌دانند و معتقدند:

نه می‌توان وظیفه [ایجاد] انقلاب در جامعه را به عهده طبقه کارگر شناخت، مخصوصاً آنکه در عمل، نخستین نقش باید به عهده گروه روشنفکران واگذار شود. سپس هنگامی که انقلاب سوسیالیستی به پیروزی رسید، اشتباه دیگر سوسیالیست‌ها آشکار می‌شود ادعای آنان این بوده است که حاکمیت سوسیالیستی حاکمیت کارگران یا به قول خود آنان دیکتاتوری پرولتاریاست در حالی که عملاً حاکمیت سوسیالیستی دیکتاتوری روشنفکران است [جزوه سوسیالیسم: ۲۰].

از نظر حزب، دیکتاتوری پرولتاریا برای حفظ خود و تداوم حیات سیاسی‌اش، به نابودی همه مخالفانش از هر طبقه‌ای دست می‌یازد. از آنجا که ظهور سوسیالیسم واقعی نیازمند انقلاب خونین دوم است، پس کارگران که بنیانگذار واقعی سوسیالیسم بودند، بیش از همه در معرض اتهام دیکتاتوری هستند و این از موارد نقض اصول سوسیالیسم است، پس معلوم می‌شود که اصول سوسیالیسم «با همه شرایط آن عملاً تطبیق نمی‌شود» [جزوه سوسیالیسم: ۲۱].

در نهایت، حزب ملل با اتکا به نگرش و ادراک مادی نظام سوسیالیستی معتقد شده است که این نظام به دلیل عدم تطبیق اصولش با شرایط عملی اجتماع، قادر به نفوذ در کلیه شئون زندگی بشری نیست. چون نظام سوسیالیستی به انتفاع بیش از استهلاک اهمیت می‌داد. به عبارت دیگر

شرایط، نظام سوسیالیستی را به همان راهی انداخت که قبلاً نظام سرمایه‌داری آن مسیر را می‌پیمود. تعبیر شعار «به هر کس به قدر احتیاجش»، به «هر کس به قدر کارش» در راستای همان ناتوانی سوسیالیسم در تطبیق عملی شرایط و اصول بنیادینش بود. اینان نظام تعاونی را که برای جبران ناکارآمدی نظام سوسیالیستی ایجاد شده بود، تأیید نکردند زیرا معتقد بودند که نظام تعاونی قادر به پیشرفت و دخالت در همه شئون زندگی نیست. به هر حال شکل‌گیری طبقات جدید در جامعه تحت حاکمیت سوسیالیست‌ها، بی‌توجهی آنان به اخلاقیات و امور ماورایی، تنزل انسانیت در سایه واقع‌گرایی بیش از حد آنها و تسلیم شدنشان در برابر امپریالیسم، رشد و تقویت ناسیونالیسم و به کارگیری سرکوب و خشونت با دگراندیشان به اتهام تجدید نظرطلبی از جمله انحرافات نظام سوسیالیستی است که:

*سیر آتی این انحرافات و اشتداد آنها بنیان سوسیالیسم را نابود ساخته و*

*بطلان مذهب ماتریالیستی سوسیالیسم را نیز عملاً ثابت خواهد کرد [جزوه*

*سوسیالیسم: ۲۸].*

به این ترتیب حزب ملل اسلامی، سوسیالیسم را از منظر اندیشه‌ای مورد انتقاد قرار می‌دهد و در ایجاد انقلاب انترناسیونالیستی ناکارآمد می‌داند. زیرا فرآیند تکاملی این نظام، هیچ‌گاه در راستای تحقق مساوات صداقت نداشته، بلکه بیشتر در فکر حفظ منافع دولت ملی خود است. سران حزب، سوسیالیسم را بر خلاف سرمایه‌داری مبتنی بر یک فلسفه خاص می‌دانند، اما این فلسفه به دلیل خاستگاه واکنشی سوسیالیسم چندان پخته، هماهنگ و کارآمد نیست. واقعیت آن است که آشنایی سران حزب با اندیشه‌های سوسیالیسم بیشتر از سرمایه‌داری بوده، اما تحلیل آنان به دلیل اقتباس از منابع ناهمگون، دچار تناقضات جدی است. آنان هم در مورد نظام سرمایه‌داری و هم نظام اشتراکی به سطوح روین اندیشه آنان پی‌برده بودند و قادر به درک لایه‌های زیرین و مبانی فلسفی این دو نظام نبودند. البته این امر به دلیل کم‌تجربگی، کم‌سواد و کم‌سنی اعضا و رهبران حزب ملل بود. شاید به همین علت آنان قادر به ارائه چهارچوب‌های نظری و منظومه فکری منسجم و کارآمد نبودند. فقدان آگاهی و درک عمیق از مبانی کاپیتالیسم و سوسیالیسم از جزوهای حزبی آنان بخوبی پیداست.

### پ. ناسیونالیسم

مکتب دیگری که مورد نقد جدی سران حزب ملل قرار گرفته، نظام ناسیونالیستی بود. هر چند آنان به طور مستقل به این مکتب نپرداخته‌اند؛ اما در نقد رژیم پهلوی و سایر مکاتب سیاسی به این مهم توجه نموده‌اند. همان‌طور که پیشتر نیز گفته شد، حزب ملل اسلامی دشمنی آشفتی ناپذیری با سلطنت داشت، در واقع نفی سلطنت از مهمترین مبانی فکری و آرمانشهری آن بوده است. ناسیونالیسم باستان‌گرای پهلوی به عنوان ایدئولوژی تقویت‌بخش سلطنت و محور تفرقه مردم مورد مخالفت قرار گرفت. آنان ملی‌گرایی یا به تعبیر حزب «ملیت‌پرستی» را به اتهام غیر انسانی، غیر اسلامی و غیر انقلابی بودن مستحق نابودی می‌دانستند. از آنجا که ملی‌گرایی رقیبی سرسخت برای آرمانشهری دینی جهانی و «انقلاب انترناسیونالیستی جهانی اسلامی» است و با هر گونه «همبستگی و وحدت» که شعار محوری حزب ملل است، در تناقض و تضاد قرار می‌گیرد مخالفت با آن جنبه محوری دارد. زیرا معتقدند که:

ما نمی‌توانیم در یک محیط ناسیونالیستی هدف جهانی اتخاذ کنیم. ما با منطق صحیح جوانان انقلابی را متقاعد می‌کنیم که شرط اساسی صلح جهانی و رفاه همگانی طرد افکار مسموم ملیت‌پرستی و فاشیستی می‌باشد [به رهبران حزب نهضت اسلامی اعتماد کنید ش ۱۳: ۱].

آنان با نظریه «ملت و حاکم بر سرنوشت خود» موافقت ندارند زیرا این نظریه با وحدت ملتها تناقض دارد. محور وحدت بر یکسانی و یکی بودگی فکری است. اندیشه‌های متشتت به رفتار و گفتارهای پراکنده منجر می‌شود. «هر گاه ملتها در پندار همبسته باشند به طور طبیعی در رفتار نیز به وحدت خواهند رسید» [تشریح جامعه بین‌الملل ش ۱۱: ۱]. از آنجا که هدف حزب ملل در نهایت رهایی انسانیت و به نام انسانیت است پس:

هیچ مبارزه اصولی و منطقی که به خاطر بشریت و انسانیت انجام می‌گیرد نمی‌تواند ناسیونالیستی باشد بلکه باید به خاطر خلقهای جهان باشد و اساساً

هر مبارزه از این قسم باید یکی از هدفهایش و بلکه هدف اساسی‌اش  
وحدت مردم گیتی بوده باشد. در غیر این صورت راه انحراف و ارتجاع باز  
می‌ماند [جزوه سوسیالیسم: ۱۹].

رهبران حزب ملل، نظام سوسیالیستی را از این زاویه نیز نقد کرده‌اند که در نهایت دیکتاتوری  
پرولتاریا به دلیل تن دادن به ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی جامعه، به دام تبلیغات ناسیونالیستی  
غلطیده و کارگران به دلیل گرفتاری در قید و بند افکار و تعصبات ملیت‌پرستی از ایفای نقش  
تاریخی خود عاجز خواهند ماند [جزوه سوسیالیسم: ۱۷-۱۸]. پس تنها راه نجات از دام پیش نهفته، طرد  
تمام اندیشه‌های ملی‌گرایی و تعصبات نژادی است. به نظر آنان:

باید راه وحدت را پیش گرفت، باید مرزها را برداشت. نباید رنگ و زبان و  
تاریخ، ملت‌ها را از هم جدا کند. نباید این عوامل سبب بروز تصادمات نژادی  
بشود نباید برتری نژادی را مردم بپذیرند [به رهبران حزب اعتماد کنید ش ۱۳:  
۱].

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که اعضای حزب ملل، مبارزه تمام‌عیاری را با نظام سلطنتی  
پهلوی که مبلّغ و مروج اندیشه‌های ملی‌گرایی بود، آغاز کردند و ادعای روشنفکران سلطنت‌طلب  
را که اندیشه‌های ملی‌گرایی با محوریت سلطنت را «راه حفظ استقلال و خودمختاری» می‌دانند،  
خجالت‌آور تلقی نمودند [نشریه اسلام و سلطنت ش ۱۲: ۱].

حزب ملل اسلامی برای نیل به هدف نهایی خود یعنی ایجاد جامعه اسلامی جهانی از طریق  
حذف افکار ملی‌گرایی، توجه خاصی به ادبیات دارد. زیرا معتقد است که افکار مردم هر جامعه،  
بسته به نوع ادبیات آن جامعه است؛ یعنی ادبیات هم می‌تواند روح مبارزه و انقلابیگری را در اذهان  
مردم ایجاد و تقویت نماید و هم می‌تواند منجر به خمودگی، تن‌پروری و مقدمه آداب و رسوم  
ارتجاعی شود. آنان با عنایت به این دوگانگی کارکردی ادبیات به موضع‌گیری و تحلیل ادبیات  
جامعه ایران پرداختند و آن را مردود دانستند.

نشریه خلق، ارگان حزب ملل اسلامی، در ستونی تحت عنوان «توضیح سخنان رهبر حزب»  
می‌نویسد:

افکار مردم هر جامعه‌ای بسته به نحوه ادبیات جامعه است. مسلماً اگر ادبیات یک کشور در راه فساد استعمال شود جوانان و عموم مردم آن کشور در فساد غوطه‌ور خواهند بود. ادبیات باید در خدمت مردم باشد [ش ۶: ۸].

اعضای حزب ملل، همچون سایر گروه‌های مسلح، مردان عمل بودند تا اندیشه. از این رو، به همه چیز حتی به اندیشه نگاه عمل‌گرایانه داشتند. به عبارت دیگر، آنان در این زمینه پیرو «اصالت فایده» هستند، هر چیزی که در نیل به اهداف انقلابی آنان مفید باشد - البته در چهارچوب شریعت - از نظر آنها پذیرفتنی بود. نگاه فایده‌گرایانه و عمل‌گرایانه به ادبیات ایران سبب گردید تا آنان مواضع تندی علیه ادبیات به اتهام ترویج ملی‌گرایی اتخاذ کنند. آنان با کلی‌گویی و از سر عصبانیت، که ویژگی عمده مردان انقلابی و مبارز است، به طرد ادبیات پرداختند. به جای اینکه از لابه‌لای متون ادبی، رگه‌های اسلامی و انقلابی را استخراج نمایند و با پشتوانه ادبی قوی به طرح دیدگاه‌های خود پردازند به «متقلب» کردن آن اندیشیدند و «باید» ایدئولوژیکی را به صحنه ادبیات وارد ساختند بدون توجه به این نکته که ادبیات تجلی‌پندار، کردار و گفتار مردم زمان خود است. آنان معتقد بودند که:

ادبیات باید در خدمت انقلاب باشد. برای آنکه ما می‌خواهیم مردم انقلاب فکری پیدا کنند. ما می‌خواهیم مردم عادات و رسوم ارتجاعی گذشته را فراموش کنند. ما می‌خواهیم مردم دارای افکار انقلابی اسلامی باشند. ما می‌خواهیم مردم تن‌پروری، کاهلی و تنبلی را به دور بیندازند و انقلابی بشوند [و] به قوای دینامیک خود بيفزایند [نشریه خلق ش ۶: ۸].

سران حزب، تفسیری ضد ملی از اسلام ارائه داده و سعی نمودند تا ضدیت اسلام با ملی‌گرایی را به ادبیات ایرانی که مقوم ایدئولوژی ملی‌گرایی پهلوی بود، تعمیم دهند. از این رو، آنان در راستای مخالفت با سلطنت و ناسیونالیسم، جهت پیکان حملاتشان را متوجه ادبیات کلاسیک ایرانی کردند و آن را به دلیل بی‌علاقگی به امور اجتماعی و تقویت حس ملیت‌پرستی مستحق نابودی می‌دانستند.

در اسلام ادبیاتی که اساسش فاسد است به درد نمی‌خورد. ادبیات ایران بر اصل ناسیونالیستی بنا گذاشته شده است. در صورتی که ما با افکار ناسیونالیستی می‌جنگیم و با آن مخالفیم. مردم و ایالات متحده اسلامی باید از افکار ناسیونالیستی دور شوند. باید حس ملیت پرستی را در خود بکشیم. این حس غیر انسانی، این حس غیر اسلامی و غیر انقلابی باید از جامعه ما زدوده گردد. در غیر این صورت ما نمی‌توانیم به اهداف بزرگ خود یعنی اهداف اترناسیونالیستی برسیم [نشریه خلق ش ۶: ۸].

نکته‌ای که تذکر آن در اینجا لازم است، تبیین نگرش حزب به «انسان»، «انسانیت» یا «بشریت» است. آنچه از محتوای جزوات و نشریات حزبی برمی‌آید، «انسانگرایی» یا اومانیسم غربی نیست. به طور کلی آنان با این نگرش به انسان نا آشنا بودند. عدم تحلیل درست و عمیق مبانی مکاتب غربی نیز از ناآگاهی آنان بر معرفت‌شناسی و فلسفی غرب نشأت می‌گرفت. منظور عمده آنها از انسان یا انسانیت، همان چهارچوب و برداشت اسلامی و اخلاقی از آن است.

همچنان که بیشتر نیز گفته شد، فایده‌طلبی از ادبیات سبب شد تا حزب ملل مبارزه بی‌امانی را با آن آغاز کند و از نظر آنان ادبیات (اعم از شعر یا نثر) تا بدان حد پسندیده و بی‌زیان بود که بتواند در خدمت آرمانهای انقلابی باشد و توده‌های مردمی را به حرکت درآورد. آنان برای تطبیق زندگی نوین با فرهنگ، نظم و رژیم نوین، به انقلاب در ادبیات معتقد بودند. باید گفت که مخالفت حزب ملل با ادبیات تنها ناشی از بدبینی سیاسی آنان نبود، بلکه از برداشتهای عمل‌گرایانه (پراگماتیستی) که روح و جسم چریکها و برخی از اندیشمندان جهان را مسخر خود ساخته بود، نشأت گرفته بود. از این رو، دانشی ارزشمند بود که در زندگی روزمره یک فرد انقلابی به کار آید و ثمری داشته باشد. جنبه دیگر مخالفت آنان مربوط به مبارزاتشان با استعمار بود. زندگی چریکی و مخفی ایجاب می‌کند که همیشه انسان به پیرامون خود بدبین باشد، حتی خواهر، برادر و خویشان را عوامل بالقوه برای خیردهی دشمن تلقی کند. القای این اندیشه‌ها همراه با نگرش ایدئولوژیکی به ادبیات، سبب می‌شد آنان به دست داشتن مستشرقان در ترویج ادبیات

فارسی مشکوک شوند و بر عمل آنان به دیده تردید ننگند. حزب ملل از این زاویه، ادبیات صوفیانه و ادبیات درباری را یکجا مورد حمله قرار می‌دهد و می‌گوید:

لازم است نخست انقلابی در ادبیات به وجود بیاوریم. باید ادبیات سابق منسوخ گردد. البته ما کوشش می‌کنیم آنچه خوب است و می‌تواند در خدمت انقلاب باشد نگه داریم. در انقلاب غزل، داستانهای عشقی، اشعاری که حس بی‌علاقگی نسبت به امور اجتماعی را تقویت می‌کند و مردم را تخدیر می‌نماید از قبیل اشعار عرفا و صوفیانه و غیره که مسلماً دست استعمارگران در انتشار این [گونه ادبیات] ارتجاعی فرقه صوفیانه دخالت داشته و دارد، اینها کلاً باید از بین برود و از همه مهمتر اشعاری که حس ملیت پرستی را به وجود می‌آورد، گفته شود از قبیل اشعار شاهنامه فردوسی این اشعاری که مدح سلاطین جنایتکار، سلاطین ضد اسلام و [سلاطینی که] با اسلام جنگیدند، گفته شده است [نشریه خلق ش ۶: ۸].

در قسمتی دیگر از این مقاله آمده است:

ما تمام اینگونه اشعار را نابود می‌کنیم ما شعر را می‌پسندیم در صورتی که در خدمت انقلاب باشد، شعری که به نفع مردم باشد. داستانی که به نفع مردم باشد. ما اینگونه اشعار و اینگونه نثرها را می‌پسندیم [نشریه خلق ش ۶: ۸].

باید خاطر نشان ساخت که موضع‌گیری دشمنانه حزب ملل در قبال ادبیات کلاسیک ایرانی نه از سر تحقیق و ادبیات‌شناسی، بلکه صرفاً متکی بر احساسات جوانی و آرمانهای انقلاب دینی جهانی و حکومت جهانی اسلامی بوده است. زیرا آنان ادبیات ایرانی را که در سایه حمایت سلاطین رشد کرده و در خدمت ملی‌گرایی قرار گرفته بود، مانعی عمده در تحقق دیدگاههای خود می‌یافتند.

مخالفت شدید و دشمنی ستیزجویانه دست اندر کاران حزب ملل با ادبیات کلاسیک ایرانی، مخالفت سید احمد کسروی با ادبیات را در ذهن تداعی می‌کند. هر دو با ادبیات قدیمی مخالفت می‌کردند، اما زاویه و بینش این دو کاملاً متضاد بود. در واقع، هر یک از «ظن» و دیدگاه خود به

نقد ادبیات می‌پرداخت. اما نکتهٔ اشتراک آن دو، دیدگاه فایده‌گرایانه از ادبیات است. حزب ملل ادبیات را در خدمت انقلاب، وحدت و همبستگی جهانی، ایجاد انگیزه و اشتیاق در توده‌های مردمی برای مبارزه می‌خواستند، اینان از این زاویه به ادبیات نگریده سلطنت‌پرستی و ملیت‌پرستی نهفته در آن را به شدت مذمت می‌کردند. کسروی نیز با نگاه فایده‌گرایانه، ادبیات را در خدمت همبستگی و وحدت ملی، ایجاد انگیزه برای توده‌ها و بیداری آنان می‌خواهد. وی ادبیات را مذمت می‌کند که نتوانسته ملی‌گرایی را در مردم بدمد، اندک ارزشی که برای اشعار فردوسی قائل است از زاویهٔ روح ملی‌گرایی است [کسروی: ۱۷۹]. در حالی که حزب ملل به اشعار فردوسی دقیقاً به دلیل دارا بودن روح ملی‌گرایی حمله می‌کند. باید به این نکته اعتراف کرد که انتقاد کسروی به ادبیات از موضع تجددگرایی و نگرش نوین بود، در حالی که انتقاد حزب ملل با بن‌مایه‌های سنتی صورت می‌گرفت.

گردانندگان حزب ملل مخالفت خود را از ادبیات کلاسیک به تاریخ نیز کشاندند و معتقد بودند که باید تاریخی متناسب با اندیشه، تفکر و باور ولایات متحدهٔ اسلامی ایجاد شود. به نظر آنان، کل تاریخ گذشتهٔ ایرانیان مورد پذیرش نیست. نگاه آنان به تاریخ بسان تمام ایدئولوژیهای بسیج‌گرا، نگاه فایده‌گرایانه است. رویکرد آنان به تاریخ برای کسب مشروعیت سیاسی و ایدئولوژیکی است و به دلیل پیوند تنگاتنگ ایدئولوژی حزب ملل اسلامی با اسلام، آنان از تاریخ حدود سه هزار سالهٔ ایران، فقط تاریخ اسلام را مهمتر و مؤثرتر می‌دانند و می‌گویند:

مسلم است که تاریخ قدیم از بین می‌رود. تاریخ و ادبیات ولایات متحدهٔ اسلامی، تنها تاریخ، تاریخ مبارزات و دلیریه‌های انقلابیون دلیر اسلامی و خلاصه تاریخ اسلام است ... چون این تاریخ در خدمت مردم و انقلاب است. این تاریخ افکار انقلاب را به مردم می‌رساند [نشریهٔ خلق ش ۶: ۸].

رهبران حزب در احتجاج خود بر مخالفت با ادبیات و محدودسازی آن به جنبهٔ انقلابی آن معتقدند، «ادبیات در خدمت انقلاب» و «انقلاب ادبیات» به معنای محدود کردن نیست.

آن کسانی که معتقد و مدعی هستند که نباید ادبیات را محدود کرد باید توجه کنند که این سخن دربارهٔ انقلاب اسلامی درست نیست. چون زمانی



که می‌گوییم ادبیات باید در خدمت انقلاب باشد، ادبیات را محدود نکرده‌ایم برای آنکه انقلاب ما در تمام موارد و مواضع اجتماعی دخالت دارد انقلاب ما دربارهٔ امور اجتماعی از قبیل زندگی فردی و زندگی اجتماعی، امور اقتصادی، امور سیاسی و معتقدات و عادات و سنن دارای نظریات صحیحی است [نشریه خلق ش ۶: ۸].

به این ترتیب، مخالفت افراطی با ملی‌گرایی، حزب ملل را در وادی انکار قسمت اعظم تاریخ و ادبیات ایران سوق داد. بی‌تردید سران حزب بر این نکته وقوف داشتند که یکی از مؤلفه‌های مهم و پایدار هویت فرهنگی یک ملت، تاریخ آن ملت است. اما کلیت تاریخ کارآیی ایدئولوژیک نداشت. بنابراین تاریخی پیراسته و گزینش شده، مورد نیاز بود. هرچند نگاه ایدئولوژیک به تاریخ و ادبیات بسیار خطرناک است، اما نباید انتظار داشت که فرد ایدئولوژیک، نگاه گزینشگرانه نداشته باشد و خط تمیز نیک و بد، زشت و زیبا، کارآمد و ناکارآمد، انقلابی و غیر انقلابی، ارتجاعی و مترقی را بر روی همه چیز نکشد. خلاصه آنکه نقد حزب ملل از مکاتب و ایدئولوژیهای غربی، از حیث میزان کارآمدی آنها در برآورده ساختن نیازهای بشر و همراهی و هماهنگی آنان با ایدئولوژی فراملیتی و جهانی آن صورت می‌گرفت. یکی از زوایای نقد این مکاتب در اندیشهٔ حزب ملل اسلامی، ناظر بر عدم تطابق ایدئولوژیها با وضعیت جامعه و نیازهای جامعه آرمانشهری وی بود. یکی دیگر از زوایای نقد مکاتب غربی در تفکر حزب ملل، معطوف به ضربه‌هایی است که جوامع انسانی به طور اعم و جامعهٔ اسلامی به طور اخص از آن متحمل شده است و همچنین موانع احتمالی که بر سر راه اهداف جهانی آنها ایجاد می‌نماید. زاویهٔ نقد سوم به جنبهٔ معنویت‌زدایی، غیر اخلاقی‌گرایی و بازداشتن انسان از رسیدن به اهداف متعالی و حرکت وی در مسیر تکامل خویش مربوط است.

### ۳- نقد استعماری غرب

تردیدی نیست که حزب ملل اسلامی با نگاه انتقادی خود به غرب، تحت تأثیر گفتمان روشنفکری ضد غرب و مبارزات ضد استعماری، چهره استعماری غرب را بشدت نکوهش می‌کرد و معتقد بود که نظام سرمایه‌داری هم در درون و هم بیرون علیه انسانیت عمل کرده است. در درون نظام بورژوازی:

*توسعه ماشینیزم سرمایه‌داران را به نحو اسف‌آوری از کارگران بی‌نیاز گردانید کاری که صد کارگر در مدت یک روز انجام می‌دادند، یک ماشین در یک ساعت با مخارج کمتری به انجام می‌رساند... بیکار شدن کارگران و از هم پاشیدن زندگی آنان مسأله‌ای نبود که ارتباط به مصالح مادی کاپیتالیست‌ها داشته باشد [جزوه کاپیتالیسم: ۱۵].*

هر چند پیدایش نظام بورژوازی نتیجه اجتناب‌ناپذیر فقر اقتصادی مردم، بیدادگری و ستم کلیسا و حاکمان و رقابت آزاد بود؛ اما خود این نظام در فرآیند تکاملی خود به یک نظام ضد مردمی تبدیل گردید و از درون در نتیجه تضاد پایان‌ناپذیر طبقه سرمایه‌دار و کارگر، به پیدایش نظام سوسیالیستی انجامید. اما این نظام نیز همچنان که پیشتر نیز گفته شد، در فرآیند تکاملی خود از آرمانهای بشر دوستانه خود، به وادی ملیت‌پرستی و سودجویی درافتاد. به عبارت دیگر، تمدن غرب جز سودجویی و منفعت‌طلبی شخصی، چیز دیگری برای بشریت به ارمغان نیاورد و مردم درون قلمرو خود را کماکان در دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر، حکومتگر قدرتمند و توده مردم بی‌چیز درآورد. در واقع، تفاوت دو نوع تفکر و مکتب سیاسی کاپیتالیسم و سوسیالیسم در درون مرزهای خود، در نوع نگرش به کسب سود بود اولی از طریق آزادی تجارت، اقتصاد و رقابت و دومی از طریق نظام اشتراکی، مالکیت اشتراکی و نفی مالکیت شخصی به آن دست می‌یافت.

ارمغان تمدن غرب برای سرزمینهای پیرامون، استعمار و استثمار بود. هر دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم، برای نیل به حداکثر قدرت، آزادی و تفوق فرهنگی و اقتصادی در سرزمینهای دیگر به جولان و فعالیت پرداختند و به دنبال آن استعمار غرب نیز در همین چهارچوب هویدا گردید.

سران حزب ملل، درک عمیقی از مبانی فکری و فلسفی نظام سرمایه‌داری یا سوسیالیستی نداشتند، واکنشی و عکس‌العملی تلقی کردن این دو ایدئولوژی و مکتب غربی نیز دلیلی روشن بر ناآگاهی علمی و نقادانه آنان از غرب است. جوانی، مخفی‌کاری و محدودیت امکانات سبب شد تا آنان به پختگی فکری در نقادی علمی غرب نرسند و تشنجهای زودگذر و نهضتهای بزرگ ضد استعماری، فساد و بیکاری در جوامع سبب گردید تا سران حزب ملل از دور به انتقاد غرب پردازند.

انتقادات حزب ملل محصور در نقد ابعاد نظری تمدن غرب نبود، بلکه به عملکرد استعماری غرب نیز نگاه نقادانه داشته است. پر بیراه نیست ادعا کنیم که «عملکرد استعماری غرب» بیش از چهارچوب نظری آن منشأ نقادی آنان بوده است. حزب ملل نقش استعمار را در شکل دهی به ساختارهای اجتماعی و سیاسی در کشورهای پیرامون و عقب‌نگه داشته شده را بسیار تعیین‌کننده، تلقی کرده و حتی در نقدی بر نگرش غربی زیربنای جوامع استعمارزده را نه اقتصاد، بلکه «استعمار فکری» می‌داند. «استعمار فکری» زمینه‌ساز و کمک‌دهنده به ابعاد سیاسی و اقتصادی استعمار است. در یکی از جزوات آموزشی حزب آمده است:

سالیان دراز است که سایه شوم استعمار بر ما حکومت می‌کند و استعمارگران مردم را زیر چنگالهای خونین خود خرد کرده‌اند. ثروتها و ذخایر ما را به بغما برده و هست و نیست ما را ربوده‌اند. ملل مسلمان را در منجلاب فقر و فساد و خواری و ذلت غوطه‌ور ساختند و به آن درجه از بدبختی رسانده‌اند که اینک مشاهده می‌کنید و اگر عملیات استعمارگران منحصر به همین بود، به زودی ملل مسلمان به هوش می‌آمدند و مدت‌ها پیش از این، قبل از آنکه ایادی استعمار جایی گرم کرده باشند با دست انتقام آنان روبه‌رو می‌شدند. و بدین مناسبت بود که استعمار فکری را نیز به استعمار پیشین افزودند [جزوه تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام: ۱].

حزب ملل در آسیب‌شناسی و ریشه‌شناسی عقب‌ماندگی جوامع اسلامی، به نقد استعمار بیش از نقد خویش پرداخته و البته از نقد خویش نیز غافل نمانده است. حزب، مصداق عینی استعمار فکری را چنین برمی‌شمرد:

عقل سلیم جامعه را از آن گرفتن، دین ساختن و بلندگویی آن شدن، دین اسلام را موافق سلیقه خود تفسیر کردن، سلاطین مستبد را ظل‌الله و اسلام پناه خواندن و رفته‌رفته قرآن را از میان بردن است [جزوه تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام: ۱].

بدین گونه استعمار فکری به تشمت فکری و اندیشگی منجر می‌شود. زیرا غریبها به این مهم آگاه بودند که:

اساس وحدت، فکر و عقیده است و چنانچه در کشوری افکار متشتت شود وحدت خلق آن متزلزل و ناپایدار است. زیرا تنها عاملی که می‌تواند وحدت را بر اساس صحیحی استوار نماید و بنای آن را قوام دهد وحدت فکری است [نشریه جامعه بین‌الملل ش ۱۱: ۱].

سران حزب بر این باورند که ملی‌گرایی نیز دامی برای تشمت فکری مردم است «تا این ملت‌ها در سرزمینی به نام وطن زندانی باشند، نمی‌توان از این قوای خلاق انسانی به نفع توده‌ها استفاده نمود» [نشریه جامعه بین‌الملل ش ۱۱: ۱].

حزب ملل، بخش اعظمی از ناامنی حادث در جهان معاصر را به غرب منتسب می‌کرد. دخالت استعماری در الجزایر، ایران، کشورهای عربی، ویتنام و دهها منطقه دیگر نمونه بارز ناامنی است.

در این مدتی که آمریکا به بهانه جلوگیری از توسعه کمونیسم به ویتنام جنوبی وارد شده است، نه تنها از تبلیغات روزافزون کمونیستها نکاسته بلکه مرتکب اعمالی می‌شود که تبلیغات کمونیست‌ها را صددرصد در مردم آسیای جنوب شرقی مؤثر ساخته است. وقتی مبلغین کمونیسم به مردم می‌گویند آمریکا به شما ظلم می‌کند آزادی و شرافت شما را پایمال نموده است فرزندان شما را به داخل گورهای سرد می‌سپارد مردم به عیان می‌بینند که کمونیستها راست می‌گویند. مردم ویتنام جنوبی برای آزادی از زنجیر

بردگی امپریالیست‌های آمریکایی می‌جنگند نه برای پیروزی انقلاب پرولتاری بین‌المللی. ملت گرسنه ویتنام جنوبی از کمونیسم اطلاعی ندارند. فرهنگ ویتنام جنوبی آنقدر عقب مانده است که به مردم اجازه نمی‌دهد درباره مکاتب سیاسی اظهار نظر کنند تا چه رسد به آنجا که برای مکتب پیچیده و درهم و برهم کمونیسم دست به اسلحه ببرند [نشریه خلق ش ۴: ۷].

در سایه دخالت‌های شوم استعمار در کشورهای ضعیف است که مردم کشورهای ضعیف از اینها متنفر هستند، «امپریالیسم آمریکا مورد تنفر مردم است. سازمان‌های نظامی آمریکا مورد تنفر مردم است» [نشریه خلق ش ۴: ۱۰].

حزب ملل معتقد است، توسعه استعمار در نتیجه تحول سرمایه‌داری، علاوه بر جنگ‌های متعدد منطقه‌ای، جنگ جهانی بزرگ را باعث گردید. این جنگ‌ها برای گسترش قلمرو برای تداوم حیات سرمایه‌داری ضروری بود. زیرا:

در طی آن نیاز جنگی دول محارب منبع درآمد بزرگ دیگری برای صاحبان صنایع به وجود آورد. کارخانه‌های عظیم اسلحه‌سازی ایجاد شده به سرعت به کار افتاد و به طوری که امروز نیمی از صنایع آمریکا را صنعت اسلحه‌سازی تشکیل می‌دهد و هر روز مدرن‌تر و تکامل یافته‌تر می‌گردد و حشمت آورتر از همه این است که بازار این صنایع میدان جنگ است و حیات صاحبان این صنایع بسته به وجود آن بازارهاست [جزوه کاپیتالیزم: ۱۸].

جنگ‌های جهانی و تزلزل در بنیادهای استعماری موجی از جنبش‌های آزادیبخش در سراسر جهان از جنوب شرق آسیا تا آمریکای لاتین به دنبال داشت، بیداری مردم مستعمرات سبب شد تا استعمارگران نیز تجدیدنظر کلی در سیاست‌های مستعمراتی خود بنمایند. آنها به این نتیجه رسیدند که:

کشورهای اشغال شده به دست کنیف‌ترین و پست‌ترین افراد اداره گردد از این پس فصل نویی در تاریخ استعمارگران ظهور کرد ما احساس کردیم در بند هستیم ولی دژخیمان دیگر بیگانگان نیستند بلکه افرادی از میان [همین مردم] هستند که همان اعمال وحشیانه استعمارگران را درباره مردم

انجام می‌دهند. دیگر استعمار قدیم در حال افول است و به جای آن استعمار جدید که صدها برابر بدتر از استعمار قدیم است بر مردم حکومت می‌کند [نشریه خلق ش ۴: ۱۳].

سران حزب، سیاستهای اصلاحی و تجددگرایی پهلوی را وسیله‌ای برای تثبیت پایه‌های استعمار و نقشه آنها تلقی می‌کند.

حمایت استعمار از اسرائیل نکته دیگری است که حزب ملل آن را در راستای تضعیف مسلمانان و ایجاد تفرقه بین آنان می‌داند. نفوذ صهیونیسم در نظام سرمایه‌داری، آن را تا حد ابزار دست اسرائیل درآورد. حزب، تعامل و همکاری استعمار و صهیونیسم را در سرلوحه برنامه‌های مبارزاتی خود قرار داده بود. زیرا:

جهودها خطری برای نیروهای انقلابی به شمار می‌آیند... این پایگاه استعماری به نوبه خود از طرف امپریالیسم آمریکا و انگلیس حمایت می‌شود [نشریه خلق: ۳].

فقدان درک فلسفی از مبانی معرفت‌شناسی و فلسفه مدرن غرب سبب شد تا سران حزب ملل نتوانند، چهارچوب نظری منسجمی در برابر غرب ارائه دهند. به عبارت دیگر، آنان توان علمی درک «دو رویه تمدن غرب» یعنی علمی و استعماری را نداشتند. چنین نقدی از غرب، سبب شد تا آنها به ابعاد سازنده تمدن غربی مثل تسریع نوگرایی و لوازم حکومت مدنی وقعی ننهند و رویه تاریک تهاجم غربی را مورد توجه قرار دهند، همین‌طور به جنبه سیاسی آن بیش از بعد علمی‌اش اهمیت دادند. آنها حملاتشان به غرب از سر احساسات انقلابی و غضب جوانی بود؛ اما حملات تندشان نوید مرحله‌ای جدید از مبارزه با استعمار را می‌داد که برای جوامعی همچون ایران، پرثمر بود.

#### ۴- حزب ملل و آسیب‌شناسی جامعه ایران

حزب ملل اسلامی مدعی ایجاد دگرگونی در ساختارهای جامعه بشری بود و در نشریات حزبی خود اعم از ارگان خلق، جزوات آموزشی به مناسبت‌های مختلف به نقد وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه می‌پردازد. چون حزب، داعیه انقلاب جهانی و رهبری جهانی را داشت؛ از این رو، نشریاتشان از تنوع برخوردار بود و از اقصی نقاط جهان اعم از آمریکای لاتین، آفریقا، اروپا و آسیا اخباری تحلیلی ارائه می‌دادند. هرچند قسمتی از این اخبار برای رشد آگاهی سیاسی اعضا بوده؛ اما گزینش مطالب در راستای اهداف حزبی بود. سران حزب به طور پراکنده در نشریات حزبی به تبیین تفصیلی معضلات جامعه ایران می‌پرداختند. به طور تقریبی می‌توان گفت که از هشت شماره منتشر شده *ارگان خلق*، یک پنجم مطالب نشریه در تشریح وضعیت جامعه ایران بود و در سایر نشریات نیز به صورت پراکنده مطالبی دیده می‌شد. نگاه حزب به وضعیت جامعه ایران، نگاه انتقادی بود. آنان با مقالات انتقادی خود، بنیادها و شالوده سیاسی و باورهای ایرانیان را به چالش کشیدند تا ریشه‌های اجتماعی و سیاسی عقب‌ماندگی ایران را دریابند. بیشترین نگاه انتقادی آنان بر عملکردهای سیاسی پهلوی متمرکز شده بود.

حزب ملل در جزوه آموزشی *تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام* بنیادی‌ترین پرسشهای خود را درباره ریشه‌یابی عقب‌ماندگی مسلمانان مطرح می‌کند که رفع معضلات مطروحه را از مهمترین وظایف انقلابی خودشان می‌دانند. حزب ملل همچون بسیاری از روشنفکران جامعه ایران، با نگاه انتقادی شاهد عقب‌ماندگی روزافزون جامعه از قافله پیشرفت جهانی است و سعی دارد از نگاه جدید به این مشکلات پاسخ دهد. پرسشهای مطرح شده برای گردانندگان حزب به شرح زیر بوده است:

*امروز روزی است که از خود بپرسیم بزرگان اسلام چه کرده بودند که عزیز و پرفدرت و عظیم شمرده می‌شدند؟ آنان چگونه بودند که دست اجانب از دامان گرمی‌شان کوتاه بود؟ و چگونه افکار و کرداری داشتند که بر شرق و غرب عمیقاً تسلط پیدا کرده بودند؟ و ما چه کمبودهایی داریم که اینگونه نژد و خوار شده‌ایم؟ چگونه است که بیگانگان جرأت می‌کنند و اسلام را*

خوار می‌دارند؟ در زد و بندهای بین‌المللی نامی از ملل مسلمان در بین نیست. چراست که اجانب تا بدین پایه گستاخ شده‌اند و در قلمرو مسلمان به سود خودشان و به زیان مسلمانان پایگاههای تهاجمی بنا می‌کنند. علیرغم میل مسلمانان و بدون اجازه آنان از کشورشان بهره‌برداری می‌کنند مگر ما فرزندان همان مسلمانان سیزده قرن پیش از این نیستیم؟... مگر دین ما که منشأ افکار و عقاید ماست با دین آنان تفاوتی کرده است؟ [جزوه تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام: ۱۱].

سران حزب ملل در نقد وضعیت مسلمانان در حوزه مسائل سیاسی، اجتماعی و اعتقادی، مکرراً به ارزیابی باورهای دینی و اعتقادی مسلمانان پرداخته، سعی دارد ریشه ناکامی و عقب‌ماندگی آنان را در حوزه فرهنگی و فکری جستجو کند. چون بر این اعتقادند که ترقی و پرفت یک ملت به درجه پیشرفت و عقب‌ماندگی فکری آنان بستگی دارد.

مهمترین نیروی انسان و سرچشمه حیات او فکر اوست. بدین سبب هر اجتماعی که مردم آن زودتر به تحول فکری برسند زودتر به حقوق خود آشنا می‌شوند [جزوه سیر تکامل انقلاب: ۲].

پس بیماری فکری مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی و انحطاط است. سران حزب، بیماری فکری مسلمانان را در «زلزل ایمان و عقید» و «جهل» می‌دانند. [جزوه آینده اسلام و نقش ایمان در مبارزات ما به خاطر آن: ۲]. آنان انحراف و دوری از اسلام، بی‌اعتنایی به قرآن، راه یافتن خرافات در دین و عزلت‌جویی را تقیه و خاموشی در برابر ظلم و بی‌عدالتی می‌دانند. مسلمانان در نتیجه فراموش کردن قرآن، به ظلم معتاد شده، غیرت و تعصب دینی آنان رو به ضعف می‌رود و به این دلیل اهانت‌هایی که به اسلام و مسلمین و پیشوایان اسلام می‌شود، نادیده‌می‌گیرند. ثروتهایشان به غارت رفته، خود و فرزندانشان در منجلاب فقر و فساد و خواری و ذلت غوطه‌ور شده‌اند، با این همه بر نمی‌آورند [جزوه تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام: ۱۱-۱۲]. استعمارگران خوب دریافته‌اند که زندگانی و سعادت ملل مسلمان به قرآن بازبسته است و تا زمانی که اسلام و قرآن بر آنان حکومت کند زیر بار استعمار کفار نخواهد رفت [جزوه تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام: ۲]. اما سران حزب



ناباورانه مشاهده می‌کنند که خرافات سرپای جامعه اسلامی را فراگرفته قرآن به جای اینکه روح انقلابی در آنان بدمد و آنان را به کارزار بکشاند، در هاله‌ای از خرافات پیچیده شده و از برنامه زندگی مسلمانان حذف گردیده است.

قرآنی که باید بر ما حاکم و فرمانروا باشد و دستورالعمل زندگی قرارگیرد به عنوان حرز به بازو بسته می‌شود و یا به گردن آویخته می‌گردد. قرآنی که باید محور افکار و افعال ما باشد برای مردگان قرائت می‌شود و وسیله کسب قرار گرفته است. به طور خلاصه از قرآن جز یک سلسله نوشتجات فراموش شده چیزی باقی نمانده است [جزوه تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام: ۶].

حزب ملل در بررسی موانع پیش روی انقلاب، مسأله خرافات و بدعتها را همسنگ با خطر «جهود و بهائیت» می‌داند و معتقد است که ناآگاهی مردم از تعالیم حیاتبخش اسلام، دین مرفقی را به خرافات آلوده ساخته و آن را تخریب نموده است [نشریه خلق ش ۴: ۳]. در مورد خرافات و بدعتها می‌بینیم که در اجتماع کنونی ایران مراسمی معمول شده که به مرور در بین توده‌ها رسوخ پیدا کرده است. مسلم است که این رسوم از ابداعات خود مردم است اما به نام دیانت اسلام اجرا می‌شود. به عنوان نمونه قمه‌زدن و خون را بیهوده ریختن، زنجیر زدن و بدعتهای مشابه آن، که همه به نام اسلام انجام می‌شود. جلوگیری از این اعمال، تولید مشکلاتی می‌کند که نباید سرسری گرفته شود [نشریه خلق ش ۴: ۳]. اینگونه رفتارهای ناشی از جهل سبب شده است تا غربیان اسلام را دینی تحریف شده همپای مسیحیت و یهودیت قرار دهند در حالی که وجه تشابهی بین اسلام و ادیان دیگر وجود ندارد [نشریه خلق ش ۶: ۱۰].

عدم اهتمام پیشینیان در اجرای احکام اسلامی و دوریشان از تعالیم قرآن تا حدی است که: امروز هیچ کدام اجرا نمی‌شود و اگر کسی بخواهد برای اجرای آنها کوشش کند باید در حقیقت از جانش هم بگذرد [نشریه خلق ش ۴: ۳].

حزب ملل اسلامی، نقش حاکمان اسلامی را نیز در انحراف از اسلام مؤثر می‌داند و آنان را متهم می‌سازد که به دلیل منافع شخصی و خانوادگی خود، با استعمارگران هم دست گردیده،

مملکت را به بی‌دینی، فساد و فقر سوق داده‌اند. مظاهر دوری از اسلام را در تبلیغات ضد دینی، ترویج فرهنگ ایران باستان و ترویج زرتشتی‌گری می‌دانند و می‌گویند:

آنچه که امروز به نام حفظ سنن قدیمه به خورد مردم ساده لوح داده می‌شود  
چیزی جز حفظ همان عادات دوران وحشی‌گری نیست و به حکم عقل  
مردود است [نشریه اسلام و سلطنت ش ۱۲: ۲].

سران حزبی در نقد ایدئولوژی باستان‌گرایی پهلوی که وجه غالب تبلیغات دولتی برای کسب مشروعیت بوده به تمسخر گرفته و می‌نویسند:

می‌گویند این میراث از نیاکان ماست. این نیاکان چه کسانی بوده‌اند اگر  
همین شاهان جنایتکار بودند که اینان کثیف‌ترین بزه‌کار روزگار خود  
بوده‌اند. ما ننگ و عار داریم که اینان را پدران خود بدانیم. اینان بازمانده  
نسلهای بربر و وحشی بودند که جامعه بشریت را به بردگی و خفقان  
کشانیدند [نشریه خلق ش ۷: ۳].

مخالفت با نهاد سلطنت به عنوان عامل اصلی بدبختی ایرانیان، سران حزب ملل را به انکار و نفی تمام کار کردها و عملکرد رژیم پهلوی سوق داد. آنان بر خلاف ادعای روشنفکران ملی‌گرای سلطنت‌طلب که پادشاهی را عامل وحدت و استقلال معرفی می‌نمودند، مظهر پراکنندگی توده‌ها و تشتت افکار معرفی کردند. در این راستا، انقلاب سفید را گامی در جلوگیری از سقوط عاجل می‌دانند. هر چند نمی‌توان آنان را به ناآگاهی از نوگرایی رژیم متهم کرد اما واقعیت آن است ایشان با نگاه توطئه‌آمیز به این نوگرایی می‌نگرند و می‌گویند:

مدتی است که عمال حکومت دیکتاتوری ایران برای خاموشی و سکوت  
۱۵ میلیون افراد گرسنه روستاها که مرجع وصول همه‌گونه مالیاتهای  
غیرانسانی حکومت جابر قرار گرفته ولی حق استفاده از امکانات بهداشتی و  
فرهنگی و کشاورزی و سایر وسایل اولیه حیات از آنان سلب گردیده است،  
ندهای شرم‌آوری از حلقوم غلامان غرب به گوش می‌رسد و به این ندها  
نام نکوی انقلاب را نهاده‌اند تا شاید چند صباحی دیگر بر مسند حکومت  
تکیه زنند [نشریه خلق ش ۸: ۱].

در نگرش حزب به ریشه‌شناسی عقب‌ماندگی مسلمانان، استعمار نیز نقش مؤثری دارد. آنان برای تأمین منافع استعمارگران خود، سعی دارند تفکر و تعقل را از میان ملل زایل گردانند. در رواج خرافات علاوه بر جهل و بیسوادی مردم، تعدد استعمارگران نیز مؤثر است. غریبها با آگاهی بر بعد انسان‌سازی و ظلم ستیزی و مبارزه‌جویی قرآن، سعی کردند آن را از مسلمانان بگیرند تا از ماهیت تهی نمایند.

این مسأله قابل توجه است که مستر گلاستون در مجلس عوام بریتانیا قرآنی را بر سر گرفته و اعلام می‌دارد که تا زمانی که قرآن کتاب مسلمانان است ما نمی‌توانیم بر آنان مسلط شویم [جزوه تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام: ۶].

در سایه حاکمیت سلاطین ضد دین در کشورهای اسلامی، تمام قوانین و عملکردها در مخالفت با قرآن و اسلام است. به جای اینکه قرآن مظهر پیشرفت و ترقی شناخته شود و عامل وحدت قلمداد گردد و به ریسمان محکم الهی تمسک جویند، زیرا تعالیم قرآن برابری، برادری، صلح جهانی را نوید داده، به اندیشه‌های بی‌مایه و سراپا خرافی ملی‌گرایی مبتنی بر باستان‌گرایی روی کرده‌اند و:

تا زمانی که مسلمانان نسبت به اسلام و انقلاب جهانی و بالاخره نسبت به ساختمان با عظمت انقلاب اسلامی بی‌اعتنایی کنند همیشه باید منتظر توسعه این‌گونه توطئه‌های استعماری بود چون استعمارگران همیشه در پی نقطه ضعف ملل دیگر هستند و مسلماً چند دستگی مسلمانان و بی‌اعتنایی آنان نسبت به اسلام بزرگترین نقطه ضعف به شمار می‌رود. به همین علت استعمارگران می‌کوشند افکار مسموم غربی را در میان ملل مسلمان رواج دهند تا آنان را از اسلام دور گردانند [نشریه خلق ش ۴: ۵].

حزب، تز جدایی دین از سیاست را که توسط روشنفکران و نوگرایان غیر دینی ترویج می‌شد در راستای منافع استعمارگران تحلیل نموده، معتقدند که این دسته «گول تبلیغات غرب را خورده‌اند» [نشریه خلق ش ۴: ۵]. تا بدین وسیله هم دین را از صحنه اجتماع دور سازند و هم مردم را از آن بیزار نمایند. اما به نظر آنان، تنها راه رهایی مسلمانان از بدبختی، فقر، بیسوادی، فساد و

عقب‌ماندگی «بازگشت به قرآن و اسلام» است. به عبارت دیگر، «احیای فکر دینی و برقرار ساختن قوانین اسلام» از طریق «انقلاب بین‌المللی اسلامی» و «حکومت اسلامی جهانی» عملی است [جزوه‌ی تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام: ۲]. تا بدین وسیله روح اجتماعی خفته در ملل مسلمان بیدار شود. فرجام سخن اینکه، حزب ملل با نگرشی انتقادی به وضع موجود، درصدد دگرگونی جامعه از طریق انقلاب بود. در منظومه فکری سران حزب، جامعه موجود اسیر بتهای ذهنی و فکری شده، رفع آن نیازمند یک انقلاب اسلامی همه‌جانبه است. انقلابی که نه تنها به تغییر وضع فعلی و بنیان نهادن جامعه آینده بپردازد، بلکه گذشته را نیز به خاطر حال و آینده از عوامل انحطاط پاکسازی کند. حزب، بتهای جامعه را اطاعت از سلطنت، هواداری از جمهوری، تمجید از ناسیونالیسم و سوسیالیسم و سرسپردگی به سرمایه‌داری استعماری برمی‌شمرد که همه این بتهای ناشی از بیماری فکری است. درمان بیماری نیز مستلزم درمان انقلابی و رویکرد به اسلام اصیل و انقلابی است. سران حزب با طرح بازگشت به اسلام اصیل طرح جامع احیای تفکر دینی که دغدغه دو سده روشن‌فکران دینی است، بار دیگر مطرح ساختند. برجستگی طرح چنین دیدگاهی نه در بدیع بودن آن بلکه در شرایط ویژه مطرح شدن است. بدین معنی که در شرایطی مطرح گردید که اندیشه‌های چپ جذابیت خاصی در نزد نخبگان فکری و جوانان پیدا کرد. به این ترتیب، حزب ملل اسلامی با نقد وضع موجود، طرح حکومت متحده اسلامی را در یک آرمانشهر دینی همبسته و منسجم ارائه دادند.

## منابع

- حزب ملل اسلامی. جزوه کاپیتالیسم. بی جا: بی نا. بی تا.
- ..... جزوه سوسیالیسم. بی جا: بی نا. بی تا.
- ..... جزوه ناسوسیالیسم.
- ..... جزوه تعلیماتی از قرآن و بزرگان اسلام. بی جا: بی نا. بی تا.
- ..... نشریه آموزشی حزب. از شماره ۱ تا ۱۴.
- ..... نشریه خلق ارگان حزب ملل اسلامی. از شماره ۲ تا ۸.
- ..... اسلام و سلطنت.
- ..... شرح مواد تنظیمی.
- ..... به رهبران نهضت اسلامی اعتماد کنید.
- ..... جامعه بین الملل.
- ..... سیر تکامل انقلاب.
- ..... آینده اسلام و نقش ایمان در مبارزات ما به خاطر آن.
- کسروی، سید احمد. در پیرامون ادبیات. چاپ سوم. بی جا. بی تا.

.....

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.